دین و آزادی

بازبینی نقل با معیار عقل

احمد قابل «نقد و بازاندیشی گفتمان دینی» نیازمند تلاش‌های علمی و فرهنگی است. تاثیر این تلاش‌ها به چند «شرط لازم» وابسته است.

■ **شناخت توان درک مخاطبان**

در هر گفتمانی باید سطح دانش مخاطب یا مخاطبان در نظر گرفته شود. ارائه مطالبی که خارج از توان مخاطب باشد، نه توجهی را برمی‌انگیزد و نه کنشی را در پی دارد. جلب نظر و پذیرش عملی در صورتی توقع می‌رود که درک صحیحی از سخن و بیان ارائه شده برای مخاطب پدید آید. بی‌توجهی به این شرط لازم، سبب بدآموزی‌ها و عملکردهای ناقصی است که هم زندگی مخاطب را خراب می‌کند و هم اندیشه ارائه شده را تحریف کرده و تصویری غیرواقعی از آن به عنوان «صورت حقیقی» عرضه می‌کند.

یکی از مطالب پذیرفته شده در تفکر دینی، موضوعیت «عقل بشر» در نسبت انسان با کل شریعت است. به همین جهت در قرآن کریم آمده است که «لایکلف الله نفسا الا وسعها = خداوند هیچ‌کس را به بیش از توان او مکلف نکرده است.» در یکی از این روایات می‌خوانیم که: «رسول خدا(ص) هرگز با تمامی خرد و دانش خویش با مردم سخن نگفته است. بلکه خود ایشان فرموده است: ما پیامبران الهی، دستور گرفته‌ایم که با بشر به اندازه عقلشان سخن بگوییم.»

روایات در این نکته به تواتر رسیده‌اند که پیامبر خدا(ص) در هنگامه بیان احکام الهی (یعنی در تمام مدت رسالت خویش) به میزان توانایی مسلمانان برای پذیرش احکام خدا، توجه جدی داشته و از بیان یا شرح بسیاری از مطالب پرهیز کرده است. حتی در برخی موارد، پرسش‌های افراد را بدون جواب گذاشته و یا تصریح کرده است که چون پاسخ آن را تحمل نمی‌کنید، چیزی نمی‌گویم.

این مطلب حتی در قرآن نیز آمده است؛ «لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسئوکم = نپرسید از چیزهایی که اگر پاسخش آشکار شود، ناراحتتان می‌کند.» لازم است بدانیم که این آیه در سوره مائده است، که آخرین آیات نازل شده بر پیامبر گرامی اسلام است و مفهومش روشنگر آن است که تا آخرین روزهای حیات پیامبر خدا(ص) امکان پاسخگویی به برخی پرسش‌ها وجود نداشته، چرا که درک و خرد بشر آن روز، آمادگی پذیرش آن را نداشته است. مراعات سطح درک مخاطب تا آنجا لازم است که در شریعت محمدی(ص) بر لزوم «تقیه مداراتی» به عنوان «اساسی‌ترین روش در تبیین حقایق نامانوس با فرهنگ جامعه» مکرراً تأکید شده است. این رویکرد، روش شناخته شده‌ای بوده است که پیشینیان به آن ملتزم بوده و کمتر کسی از آن تخلف کرده است. البته به این نکته نیز باید توجه کرد که اعتقاد به لزوم مدارا با توان درک مخاطب، نباید به عوام‌زدگی و عوام‌گرایی در شریعت منجر شود (که با کمال تاسف در برخی موارد منجر شده است) و همیشه باید امکان اصلاح و رفع تحریفات و اندیشه‌های غیردینی نسبت داده شده به دین و شریعت را، در دسترس مصلحان قرار داد.

گروهی باید امکان نقد و پالایش اندیشه‌های شریعتمداران و نسبت‌های مختلفی که به شریعت می‌دهند را بیابند تا راه بر «بدعت گذاران، غالیان و تحریف کنندگان» ببندند.

علاوه بر این ارتقای سطح علمی و دانش و تجربه عمومی بشر در عصر حاضر (بالنسبه به دو سه قرن اولیه حضور شریعت محمدی) نشان از «آمادگی مردم این زمان برای درک حقایق بیشتر و تحمل مطالب برتر» دارد.

یعنی اگر عدم آمادگی مردم در زمان رسول خدا(ص) و ائمه هدی(ع) سبب عدم بیان برخی احکام و یا اقتضای عدم مخالفت با برخی رویکردهای ناپسند رایج و «امضا»ی برخی راهکارها بوده است، امروزه آمادگی لازم برای بیان آن احکام مکتوم و مخالفت شریعت با راهکارهای ناپسند، کاملاً وجود دارد. به همین دلیل، مسئولیت بازبینی احکام شریعت از این منظر، بر عهده عالمانی است که به ضرورت پالایش اندیشه‌ها، مبتنی بر روش‌های علمی و منطقی رسیده‌اند.

لازم به ذکر است که اکثر قریب به اتفاق احکام غیرعبادی شریعت محمدی (ص) از نوع «احکام امضایی»اند. یعنی شارع مقدس راهکارهایی که عقلای بشر (در زمان پیامبر) برای سامان دادن به زندگی خویش به آن ملتزم بوده‌اند را مورد بررسی قرار داده و معقول‌ترین و عادلانه‌ترین آنها را گزینش و امضا کرده است. علت اصلی امضای آن احکام، رواج و گسترش آن رویکردها در میان عقلای بشر یا عقلای جامعه عرب یا مردم مکه و مدینه بوده است. این رواج، نشانگر سطح عقلانیت و پذیرش آن مردم است، و البته سعی شارع مقدس بر گزینش بهترین راهکارهای موجود بوده است. به عبارت دیگر احکام امضایی اسلام «احکامی عرفی» هستند که توان عقلی بشر آن زمان را مراعات کرده‌اند. دلیلی وجود ندارد که «مراعات توان عقلی بشر در عصر حاضر» را از چشم‌انداز احکام شریعت محمدی(ص) خارج بدانیم و صرفاً به «جمود بر ظواهر» اکتفا کنیم.

■ **دانش لازم برای بررسی رویکردهای شریعت در امور مربوط به جهات گوناگون زندگی بشر**

ظاهراً بسیاری گمان می‌کنند که لفظ «شرع» مرادف با «فقه» است. به گمان من این تصور صحیح نیست، چرا که «شرع یا شریعت محمدی (ص) در سه حوزه کلام، اخلاق و فقه، عرضه شده است» بنابراین، واژه «شرع» شامل مباحث کلامی، اخلاقی و فقهی می‌شود.

عنوان «دین» در متون شریعت محمدی (ص) نسبت به عنوان «شریعت» عنوانی «اعم» است. یعنی وقتی از عنوان «دین» بهره می‌گیرد که «همه شرایع» را مورد توجه قرار می‌دهد. مثلاً مقصود قرآن از عبارات «ان الدین عندالله الأسلام = دین، نزد خدا، تسلیم شدن در برابر حق است» یا «فمن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه = هرکس به دینی جز اسلام ملتزم شود از او پذیرفته نمی‌شود»، همان «اسلام» است که در قرآن از قول «نوح، ابراهیم، اسحق، اسماعیل، یعقوب، فرزندان یعقوب، سلیمان، بلقیس، موسی، فرعون، عیسی و حواریون» نیز «اقرار، توصیه و التزام به آن» نقل شده است.

اما وقتی سخن از «شریعت» به میان می‌آید، صریحاً به «تکثر شریعت‌ها» اقرار می‌کند و می‌گوید که «لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا = برای هر گروهی از شما، یک شریعت و راهی را قرار دادیم» و این جمله را «پس از شمارش شریعت موسی، عیسی و محمد (علیهم صلوات الله)» می‌گوید تا معلوم شود که «راهکارهای مختلف شرایع مباینتی با وحدت دین ندارد.»

مطابق نص قرآن «اساس دین بر سه اصل ایمان به خدا، ایمان به روز رستاخیز و عالم آخرت، و لزوم عمل صالح آدمیان، استوار است» البته راه رسیدن به «عمل صالح» که «تنها هدف عملی و دنیایی دین یگانه خدای یگانه است» از طرق و صراط‌هایی می‌گذرد که عمدتاً در «شرایع الهیه» به آنها توجه شده است ولی (به گمان من) منحصر در آنها نیست.

اندیشه آزادی

فیلسوف گسست

حمید عضدانلو سال گذشته در سلسله جلسات «روشنفکران فرانسوی در قرن بیستم» در تالار بتهوون خانه هنرمندان ایران سخنرانی کرد. در این سخنرانی عضدانلو در دو بخش کلی پیرامون فوکو سخن گفت: زندگی و آثار و در جست‌وجوی چیستی حقیقت و قدرت. بخش کوتاهی از این سخنرانی به نقل از روزنامه همشهری در پی می‌آید: آن چه بیش از هر چیز مرا مجذوب فوکو می‌کند ذهنیت پرسشگر اوست. او تقریباً همه چیز را به زیر سئوال می‌برد. اندیشه پرسشگر فوکو از یک سو کار اندیشیدن را دشوار می‌کند و از سوی دیگر، با لذت بخشیدن به نااندیشیده‌ها، نااندیشیده‌های جدیدی کشف می‌شود و این مسیر تا ابد ادامه دارد.

فوکو متفکری است که دائماً در حال کسب هویت روشنفکری جدیدی است. به همین دلیل نمی‌توان به سادگی او را در قالب یک یا حتی ترکیبی از ایسم‌ها قرار داد. اندیشه‌های او مخالف همه آن چیزهایی است که جهانشمول یا بدیهی به نظر می‌رسند. نقش فوکو (و این کلمه‌ای است که او بر روی آن تأکید می‌کند) این است که به مردم نشان دهد آزادتر از آنند که تصور می‌کنند، این که مردم می‌توانند بعضی از موضوعاتی را که در لحظاتی از تاریخ اتفاق افتاده و آنها را به عنوان حقیقت و سند پذیرفته‌اند مورد انتقاد قرار دهند و از بین ببرند. در نزد او نقش روشنفکر این است که تا اندازه‌ای ذهن مردم را تغییر دهد.

از جمله پرسش‌هایی که درباره اندیشه فوکو مطرح می‌شود این است که چگونه توانسته خود را از بند اندیشه‌های مسلط زمان خود، یعنی ساختارگرایی (رئالیسم) و پدیدارشناسی (ایده‌آلیسم) رهایی بخشد؟ یکی از راه‌ها برای پاسخ به این پرسش بررسی بازاندیشی فوکو درباره مفاهیم قدرت، دانش و گفتمان است. به عبارت دیگر، او اندیشه‌های سنتی و مسلط مارکسیسم، تاریخ اندیشه‌ها و زبان‌شناسی ساختاری را مورد بازاندیشی قرار می‌دهد.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ این سه گفتمان انتقادی با بحران جدی چه درونی و چه بیرونی روبه‌رو بودند. از این رو می‌توان کارهای فوکو را به نوعی توضیح این بحران تلقی کرد؛ یعنی لحظه‌ای که در آن فوکو مسیر حرکت اندیشه انتقادی (چه سیاسی و چه اجتماعی) را تغییر می‌دهد. می‌توان گفت که فوکو به جای تعمیر مسیر و بازنمودن همان راه‌ها برای تداوم، راه اندیشیدن جدید را، در خارج از آن مسیر به روی ما می‌گشاید و کارهای فوکو را می‌توان گسیختگی از ایدئولوژی‌های مسلط زمان خود، به ویژه مارکسیسم به شمار آورد. برخلاف اگزیستانسیالیسم سارتر و جبرگرایی تاریخی مارکسیسم، فوکو رهیافتی متفاوت نسبت به آن مفاهیم و موضوعات دارد.

از جمله اهداف اصلی فوکو بررسی تاریخ شیوه‌های گوناگون و پرده برداشتن از نیروهای فرهنگی و تاریخی‌ای است که انسان را به موضوع قدرت و سوژه دانش تبدیل کرده است. تحقیقات فوکو به طور کلی با سه شیوه سروکار دارد:

۱- نخست، شیوه‌های پژوهشی است که تلاش می‌کنند تا به خود شأن و مقام علمی ببخشند، مثلاً ساختار دستور زبان که در آن فاعل سخن تبدیل به یک موضوع می‌شود. به عبارت ساده‌تر، دستور زبان ابزاری است که انسان را تبدیل به یک سوژه می‌کند و یا انسان مولد را تبدیل به سوژه‌ای می‌کند که کار می‌کند. این بحث به ویژه در کتاب «نظم اشیا» مطرح شده است.

۲- شیوه‌هایی است که از طریق کردارهای جداکننده یا «شکاف انداز» سوژه را یا در درون خود و یا از دیگران تجزیه می‌کند و این فرآیند سوژه را تبدیل به یک شیء قابل مطالعه می‌کند: مثلاً تفاوت میان دیوانه و عاقل، بیمار و تندرست و مجرمین و «آدم‌های خوب». این بحث در کتاب‌های «جنون و تمدن»، «تولد درمانگاه»، «مجازات» و «تاریخ جنسیت» مطرح شده است.

۳- شیوه‌ای که انسان از طریق آن خودش را به سوژه تبدیل می‌کند. در این مورد، فوکو قلمرو «جنسیت» را مورد مطالعه قرار می‌دهد: پرسش کلیدی فوکو در این قلمرو، این است که چگونه انسان‌ها یاد گرفته‌اند که خودشان را فاعل «جنسیت» بدانند. یکی از مهمترین ویژگی نوشته‌های فوکو تجزیه و تحلیل ماهیت قدرت است که در تفسیر او از تاریخ دیده می‌شود. فوکو قدرت را در بعد تاریخی آن کشف و تجزیه و تحلیل می‌کند. او بسیاری از نهادهای اجتماعی از جمله بیمارستان، تیمارستان، زندان، دانشگاه، جنسیت و بسیاری دیگر را بر حسب توسعه تاریخی‌شان مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. اما دیدگاه او در مورد تاریخ به مثابه فرآیندی نیست که از طریق آن حوادث، ایده‌ها و ... پیشرفتی خطی داشته باشند. برعکس، او بر این باور بود که این حوادث و ایده‌ها از یکدیگر منفصل و فردی هستند. این ایده انفصال و ناپیوستگی یکی دیگر از نوآوری‌های فلسفی فوکو به شمار می‌آید. ایده ضدتاریخی فوکو مجموعه‌ای از دانش‌ها (گفتمان‌ها) است که حوادث را بالقوه منفصل از یکدیگر و نه ضرورتاً به صورت پیشرفت و از پیش تعیین شده می‌بیند، به همین دلیل است که اغلب او را فیلسوف «انفصال» یا «ناپیوستگی» می‌نامند. بسیاری بر این ایده ضدتاریخی فوکو ایراد وارد می‌کنند. فوکو برای پاسخ به منتقدین خود نظریه‌های حقیقت خود را به کار می‌گیرد. حقیقت برای فوکو آن حقیقتی نیست که فیلسوفان به دنبال آنند. آنچه فوکو به دنبال آن است جز آن است که مثلاً کانت و هگل به دنبال آن بودند. او به دنبال متونی نیست که در آن بهترین بحث‌ها با استوارترین منطق بیان شده باشد. او گفتمان‌هایی مانند حقیقت را به این دلیل مطالعه نمی‌کند که تحلیلی از مفاهیم آنها به دست دهد. گفتمان‌هایی مانند حقیقت در نزد فوکو، هسته‌های قدرتمندند. این گفتمان‌ها را نباید از دیدگاه نویسنده یا خوانندگان آن نگریست، بلکه باید از این دیدگاه به آنها توجه کرد که چگونه سازنده روابط قدرتند. مثلاً برای پی بردن به گفتمانی مانند «غرب‌زدگی» یا «تهاجم فرهنگی» نباید همیشه به نوشته‌های کسانی مانند آل احمد یا شریعتی و یا دیگرانی که شاید با به کار بردن این مفاهیم، بیشترین نفوذ را داشته‌اند روی آورد، بلکه باید به دنبال آن گفتمانی بود که در عینیت جامعه و نزدیکتر به نبض زندگی اجتماعی است. در واقع برای درک بهتر این گفتمان‌ها باید با مردم کوچه و بازار، با کارگر و کارمند و دانش‌آموز و دانشجو تماس گرفت، زیرا در گفتمان‌های همین مردم معمولی است که بازی قدرت و مسئله «غرب‌زدگی» یا «تهاجم فرهنگی» خود را آشکار می‌سازد. در نزد او، تفسیرهای ماهرانه‌تر و پیچیده‌تری از حقیقت وجود دارد. به عقیده او یک حقیقت منحصر به فرد در تاریخ وجود ندارد که حوادث را دیکته کند. برعکس، اندیشه‌های فوکو «حقیقت مرسوم تاریخی» را به زیر سئوال می‌برد و معتقد است که شاید تجزیه و تحلیل بهتری از تاریخ بتواند شکل دهنده یک «هستی‌شناسی زمان حال» باشد.

دین و برابری

ملی-مذهبی و مشارکتی‌ها

تقی رحمانی در مقاله‌ای که در شماره چهل و هشتم نشریه نامه به چاپ رسیده است می‌نویسد: «در پی گشودن گفت‌وگو درباره معضل بزرگ تحقق دموکراسی در جامعه و با عنایت به نقد و بررسی دو راهبرد کلان، مانندن در حاکمیت برای بهبود شرایط و زیستن در حوزه عمومی در شرایط سخت و دموکراتیک، در این نوشتار به‌عنوان نمونه دو رویکرد جریان ملی- مذهبی و جبهه مشارکت به نقد گذاشته شده است. این بررسی قصد آن دارد دو رویکرد راهبردی در تاریخ معاصر ما را مورد موشکافی قرار دهد. بدیهی است بررسی موضوع وضعیت درستی یا نادرستی جبهه دموکراسی‌خواهی مورد نقد و بررسی این نوشتار نیست.» بخشی از این مقاله را با هم می‌خوانیم:

معضل بنیادین دموکراسی در جامعه ما پابرجا است؛ جامعه‌ای که همه چیز دارد اما هیچ چیز ندارد. به‌واقع همه چیز دارد اما این دارندگی با درهم‌ریختگی و آشفتگی آن، یعنی آشوب در اندیشه و راهبردهای روشنفکران و ناموزونی ساختاری جامعه و دولت و بی‌سامانی طبقات اجتماعی و بی‌بانی بودن دموکراسی در جامعه، خود را می‌نمایاند.

قدرت به سازمان و زور ناشی از آن، قدرت و اعتبار فکری و ایدئولوژی نیاز دارد؛ و طبقه متوسط در ایران فاقد اندازه لازم این سه فاکتور برای تعیین کننده بودن است. دموکراسی با طبقه متوسط شکل می‌گیرد، حال از چه طریق این شکل‌گیری طبقاتی می‌تواند انجام شود؟ دولت در جامعه ما قدرتمند است اما قانونمند نیست و ویژگی شبه‌مدرن بودن از خود نشان می‌دهد. دولت شبه‌مدرن در جامعه ما چند شاخصه مهم دارد:

۱- بدون حوزه عمومی قوی شکل گرفته است.

۲- به درآمد نفتی وابسته است.

۳- ساختار تولیدی- فنی ندارد بلکه امنیتی- رفاهی بوده و مناسبات حاکم بر آن حامی‌پروری است تا صنف و طبقه‌سازی.

۴- دولت شبه‌مدرن تمرکز فوق‌العاده دارد، این تمرکز حتی تیم‌سالاری را هم باور ندارد.

از صد سال پیش به این سو با وجود دو انقلاب و دو جریان اصلاحی، ورود به دولت برای اصلاح امور نتیجه مطلوبی نداشته است. کارنامه مصدق، بازرگان، بنی‌صدر و خاتمی از جمله نمونه‌های این عدم موفقیت است. روشنفکران سیاسی- فکری طبقه متوسط تا زمانی که با قدرتمندان حاکم رابطه یک‌سویه و اطاعت‌پذیر یا در راستای منافع آنان داشته باشند، مورد احترام هستند. به‌عنوان نمونه می‌توان به سرنوشت دکتر سروش، بهزاد نبوی، سعید حجاریان که زمانی سرهنگان فکری و سیاسی نظام بودند اما امروز این ویژگی را از دست داده‌اند - هرچند هنوز در حاشیه قدرت برای حاشیه‌نشینان حاکمیت مقام سرهنگی خود را حفظ کرده‌اند- اشاره کرد. در سال ۱۳۵۸ با مهندس بازرگان و برخی روشنفکران مذهبی نیز همین‌گونه رفتار شد. یعنی این روشنفکران از قدرت حذف شدند و اگر تاریخ را نیک بنگریم، سرنوشت روشنفکران سیاسی- فکری طبقه متوسط همین بوده؛ یعنی هر زمان اگر در پی کسب و حفظ هویت خود برآمده‌اند، کنار گذاشته شده‌اند.

در دولت‌هایی که حتی سرنوشت برخی جریانات و افراد قدرتمند که در رقابت با یکدیگرند، سرنوشت ناپایداری است، دیگر حساب و کتاب طبقه متوسط و حامیان آن در وضعیت ناپایدار روشن است.

با این تفاسیر راه‌حل‌های تحول‌طلب مانند: ۱- ورود به قدرت و دولت برای اصلاح، ۲- تغییر دولت و حاکمیت که به‌نوعی انقلاب است، در تاریخ صدساله ما جواب مناسب نداده است.

نیاز بنیادین ما در هر حالتی اعم از راهبردهای فعالیت اصلاح‌طلبانه و انقلابی داشتن حوزه عمومی قوی است که لوازم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود را طلب می‌کنند. برای تحقق این حوزه عمومی قوی، وجود حاکمیتی حوزه عمومی‌ساز و وجود نیروهایی قدرتمند برای ایجاد تعادل میان حاکمیت و مردم و روشنفکران ضروری است. به‌عبارتی در جامعه ما نیروهای سیاسی باید در شرایط غیرجنبشی، تئوری سازمان دادن جامعه در خود را فراهم و در حد توان در این مورد سازمان‌دهی کنند تا زمانی که شرایط گشوده شد، دولت‌ها را وادار به رعایت تقویت حوزه عمومی کنند و شرط رکین و اصلی همکاری با هر دولتی را تقویت حوزه عمومی قوی و اصالت دادن به احزاب قرار دهند.

اگر این کلیات را باور داشته باشیم، راهبرد جبهه مشارکت و ملی- مذهبی‌ها بعد از انقلاب قابل نقد و بررسی می‌شود.

جبهه مشارکت و ملی- مذهبی‌ها از طبقه متوسط جامعه ایران به شمار می‌آیند که دارای گرایشات مذهبی بوده و بینش آنان با دموکراسی همراه است؛ اگرچه منافع بخشی از مشارکتی‌ها تا انتها با دموکراسی همراهی نمی‌کند، ولی در نهایت منافع طبقاتی جبهه مشارکت در گرو ایجاد و تحقق دموکراسی در جامعه است. ملی- مذهبی‌ها بینش، منافع و موقعیت هم‌سو دارند، اما ابزار و امکاناتی همانند مشارکت را در اختیار ندارند، چون مشارکت حزبی در درون حاکمیت به شمار می‌آید و به هرحال در حاکمیت بودن، مزایایی دارد.

در دوران اصلاحات، مزیت برخورداری از اعتبار و نفوذ اجتماعی نیروی درون حاکمیت بیشتر بود. دوره ماه‌عسل اصلاحات و وجود امکانات بیشتر، باعث ارائه و بروز آرا و عقاید از سوی جریان‌های مختلف شد که نتیجه‌اش نفوذ و اعتبار بیشتر در جامعه بود. این ویژگی در ابعاد مختلف برای جبهه مشارکت بیشتر فراهم بود؛ زیرا به‌دلیل قرار داشتن در درون حاکمیت از امکانات بیشتری برخوردار بود. در مقابل ملی- مذهبی‌ها چندان از امکانات برخوردار نبودند ولی اعتبار و خوش‌نامی از گذشته را با خود همراه داشتند که البته حتی طی این دوره نیز نتوانستند این اعتبار را به اندازه کافی به اقشار وسیع‌تر مردم بشناسانند. این ناتوانی هم به‌دلیل عدم در اختیار داشتن امکانات اجتماعی این جریان و هم برخی ناتوانی‌های درونی آنان بازمی‌گردد. اما اکنون زمانه دیگری شده و با انتخابات ریاست‌جمهوری نهم، جبهه مشارکت مصمم است که در حاکمیت بماند. این جریان اگرچه در دولت نیست، اما می‌خواهد در حاشیه قدرت حضور داشته باشد. دلیل این امر هم توضیحات فکری، بینشی و راهبردی دارد و موقعیت و منافع آنان نیز اینچنین ماندنی را ایجاب می‌کند؛ اما مشکلات چنین وضعیتی اگر طولانی شود برای حزب مورد نظر کم نخواهد بود. [...] رفتار مشارکت ریشه در یک آرمان‌گرایی دارد که این آرمان‌گرایی را با نوعی رادیکالیسم در بدنه خود حمل کرده، در حالی که سر جریان فاقد چنین ویژگی یکدستی است. به‌عبارتی حجاریان و طیف او که متاثر از آرای حسین بشیریه هستند، در مشارکت اکثریت ندارند و شاید دیدگاه‌های‌شان در جامعه ما عملی نیست که نمونه آن بن‌بست راهبرد چانه‌زنی از بالا و فشار از پایین است.

اندیشه برابری

تحول دانشگاه‌ها

ناصر فکوهی، روزنامه سرمایه ۸۵/۱/۳۰: در طول تاریخی که از تمدن‌های انسانی می‌شناسیم، سه انقلاب بزرگ فناورانه به وقوع پیوسته است: نخست در حدود ۱۰ هزار سال پیش انقلاب موسوم به نوسنگی (نئولیتیک) که جوامع انسانی را از شکل معیشت گردآوری و شکار به معیشت کشاورزی رساند و گروه‌های انسانی را از وضعیت کوچندگی و جابه‌جایی دائم به موقعیت یکجانشینی واداشت. دوم، انقلاب صنعتی در حدود ۲۰۰ سال پیش که جوامع انسانی را از معیشت کشاورزی و روستانشینی به موقعیت صنعت و تولید انبوه و شهرنشینی رساند و سرانجام انقلاب اطلاعاتی در حدود ۳۰ سال پیش که در حال زیر و رو کردن جوامع انسانی، این بار از معیشت صنعتی به معیشت بر پایه مدیریت اطلاعات و پردازش آنها و به وجود آوردن اشکال متفاوت ارتباطات و تعاملات مجازی الکترونیک است. تجربه دو انقلاب پیشین ما را منطقاً به این نتیجه‌گیری هدایت می‌کند که تحولات ناشی از انقلاب انفورماتیک نیز لااقل به همان میزان و با همان شتاب و به احتمال قوی حتی از آن نیز شدیدتر و تکان‌دهنده‌تر خواهد بود. از همین امروز می‌توان شاهد نخستین تحولات در این زمینه‌ها بود: رشد ارتباطات مجازی بر روی شبکه اینترنت و به وجود آمدن امکانات گسترده‌ای برای بیان آزاد که تا پیش از این حتی تصور آن را نیز نمی‌توان به فکر راه داد. امروز هر کس با اندکی دانش فنی می‌تواند حضوری جهانی بر روی شبکه داشته باشد و اندیشه‌ها و نوشته‌های خود را به اطلاع

همگان در سراسر جهان برساند. با این وصف این امر امروز هنوز بیشتر از آن‌که یک «واقعیت» باشد یک «پتانسیل» است و به همین دلیل نیز برخی ممکن است به این امر با عنوان نوعی «توهم» جدید انتقاد کنند، توهمی که سبب می‌شود میلیون‌ها نفر روی وب حاضر باشند ولی عملاً نتوانند صدای یکدیگر و نوشته‌های یکدیگر را بخوانند زیرا فاقد زبان مشترک یا علاقه‌مندی‌ها و تمایلات مشترکی هستند که آنها را به یکدیگر پیوند دهد. باید اذعان کرد که در این انتقاد سهمی از حقیقت وجود دارد که نمی‌توان آن را انکار کرد. این اصولاً یکی از تناقضات جهان مدرن است که در آن پتانسیل‌های مفروض و اغلب دست‌نایافتنی در جایگاه واقعیت‌های عملی قرار گرفته و به این وسیله می‌توان روابط هژمونیک ایجاد کرد. برای مثال می‌توان بر تداوم روابط هژمونیک در عرصه اقتصادی و در سطح جهانی میان دولت‌های توسعه یافته و در حال توسعه انگشت گذاشت که برخاسته از نوعی توهم موقعیت و سهم برابر در بازار جهانی و جهانی شدن روابط تجاری در مرزهایی بدون کنترل و بدون تعرفه بنا بر تعریف سازمان تجارت جهانی است و یا می‌توان به تداوم روابط هژمونیک جنسیتی (پدرسالاری) تاکید کرد که حاصل توهم آزادی و رهایی زنان و موقعیت برابر آنها در جوامع توسعه یافته با مردان است و یا در قالب مشخص بحث ما وجود اطلاعات انبوه و بی‌پایان می‌تواند فرد را درون تونلی از ابهام فرو برد که کاملاً با شفافیتی که احتمالاً ذهن او از این وفور انتظار دارد در تضاد قرار داشته باشد و این فهرست را می‌توان تا بی‌نهایت ادامه داد.

با این وصف این دیدگاه، دیدگاهی بدبینانه است که نمی‌توان چندان انتظار کارایی از آن داشت. تاکید بر بعد منفی امکانات جدید فناورانه، البته مفید است، اما به شرط آن‌که بتوان راه‌حل‌هایی نیز برای رهایی از این موقعیت پیش نهاد. راه‌حل‌هایی که بی‌شک وجود دارند. برای یافتن این راه‌حل‌ها اما، باید نخست خود فرآیند و سازوکارهای آنها را شناخت. یافتن چنین سازوکارهایی کاری بسیار مشکل است زیرا بنابر تعریف ما با قضیه‌ای مبهم سر و کار داریم که در آن تناقض حاصل پیچیدگی و فراوانی است. با این وصف یکی از راه‌هایی که شاید بتوان بر آن قدم گذاشت و تا حدی انتظار یافتن پاسخ‌هایی درخور را در این زمینه داشت راه آکادمیسم یا دانش است که از بانیان پدید آمدن وضعیت متناقض کنونی نیز هست. این راه را باید پیش از هر چیز در بحران تحول کنونی‌اش مورد توجه قرار داد و البته این پرسش بجا را مطرح کرد که در شرایطی که نهادهای دانشگاهی خود در رابطه با موجودیت خویش در ابهام قرار دارند آیا می‌توان از آنها انتظار گشایشی در ابهام عمومی جامعه را داشت؟

در بحثی که در اینجا مایل به تمرکز بر آن هستیم، موضوع موقعیت و رسالت نهادهای آموزش عالی و به‌طور خاص نهادهای دانشگاهی در جهانی است که به شدت اطلاعاتی شده و به فرآیندهای بی‌شمار ارتباطی و رسانه‌ای در خود دامن زده است. پرسش اساسی آن است که آیا موقعیت‌های جدید پراکنش اطلاعات و بیان گسترده آنها بر روی شبکه، دانشگاه‌ها را نیز متحول خواهد کرد؟ و اگر چنین است که بی‌شک همین‌طور است، چنین تحولی چگونه بروز خواهد کرد و چه روابط جدیدی باید میان حوزه رسانه‌ها که بالاترین تبلور را از این انقلاب انفورماتیک در خود نشان می‌دهند و حوزه علم متصور شد. برای پاسخ به این پرسش‌ها باید بر یک اصل اولیه تاکید کرد و آن این‌که نخستین پیامد انقلاب اطلاعاتی، دموکراتیزه شدن بیش از پیش فرآیندهای علم و دانش و روش‌های گسترش و انتقال آنها بوده و هست. از هم‌اکنون می‌توان مشاهده کرد که تقریباً هیچ موضوعی نیست که امروز نتوان بر روی شبکه درباره آن به میلیون‌ها خبر و اطلاعات گوناگون دست نیافت و آنچه امروز بیش از هر چیز اهمیت دارد نه برخورداری از این توده و کوه بزرگ از اطلاعات بلکه چگونگی مدیریت آنها و رسیدن به ساخت‌های تحلیلی برای درک و نتیجه‌گیری از آنها است و آنچه امروزه افراد خاصی را به موقعیت‌های ممتاز می‌رساند و در واقع به شکل‌گیری لابی‌های قدرتمندی در نهادهای موسوم به اتاق‌های فکری (think tank) دامن می‌زند که از نهادهای تعیین‌کننده و تصمیم‌ساز در فرآیندهای کنونی جهان به شمار می‌آیند، همین قدرت در تمیز دادن سره از ناسره در این توده هیولاوار اطلاعات و توانایی به رسیدن به تحلیل‌های منطقی و کارا و نتیجه‌گیری‌های عملی و کاربردی از آنهاست.

در چنین شرایطی بدون شک نمی‌توان انتظار داشت که اشرافیت دانشگاهی به معنای قرن نوزدهمی یا حتی قرن بیستمی آن بتواند عمر چندانی داشته باشد. اما لازم است، ببینیم این اشرافیت اصولاً بر چه مبنا و پایه‌ای استوار بوده است. مهم‌ترین عامل متمایزکننده این اشرافیت در رابطه خاصی بود که با مقوله‌های فضا و زبان برقرار می‌کرد: عالم و دانشمند بودن پیش از هر چیز رابطه‌ای خاص داشتن با این دو پارادایم بود. [...]

عبور از مدرنیته

زمینه و زمانه دموکراسی

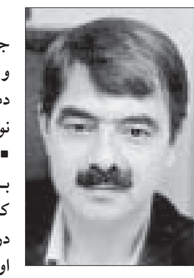

گفت‌وگو با سیاوش جمادی در باب توتالیتاریسم و سویه‌های معرفت‌شناسانه دموکراسی، ویژه‌نامه نوروزی روزنامه سرمایه:

■ **جناب جمادی! شاید شما با ترجمه و کار کردن روی کتاب «یاسپرس، نیچه، درآمدی بر فهم فلسفه ورزی او» بتوانید به این پرسش پاسخ دهید: با توجه به این که مشارکت (cominication) یکی از مفاهیم کلیدی فلسفه یاسپرس به شمار می‌رود، آیا می‌توان این هم‌پیوندی و مشارکت را که یک مفهوم فلسفی است به جامعه تعمیم داد؟ به عبارتی بهتر آیا مشارکت از دیدگاه یاسپرس می‌تواند به دموکراتیک شدن یک جامعه کمک کند؟**

مشارکت نوعی آزادی از حلول و درخودماندگی است و احتمالاً تحقق آن همان رهایی از استبداد فردی است، اما استبداد افراد نسبت به هم معصومانه‌تر از استبداد زمامداران توتالیتر است. زمامدارانی که ملتی را آلت مقاصد خود قرار می‌دهند، از قدرت و ثروت بی‌حسابی برخوردار می‌شوند که بیش از هر چیز باید به دوام و بقای آن فکر کنند. استبداد مردم اغلب در نظر خودشان اثبات حقانیت است. خلاصه آن که در پاسخ به سئوال شما باید عرض کنم که مشارکت ضداستبداد است اما این چیزی است که ما می‌دانیم و صرف دانستن کافی نیست که شکاف دانش و قدرت را پر کند. هیچ‌کسی بهتر از خود دیکتاتور بر این امر واقف نیست که ظلم و زور پایدار نمی‌ماند زیرا منشاء این دانسته او تجربه تاریخ گذشته است اما لذت اقتدار بر این دانسته غالب می‌آید. دیکتاتور برای خیر عموم به آسانی از خیر قدرت و ثروت بی‌حساب و لذت وصف‌ناپذیر آن نمی‌گذرد. او خود را پدرسالار خیرخواه نشان می‌دهد تا قدرت خود را حفظ کند. برای این دوام او به مردمی نیاز دارد که به بردگی تن در دهند.

■ **اما مشارکتی که یاسپرس مطرح می‌کند در وهله نخست جنبه سیاسی ندارد؟**

اتفاقاً همین نکته نیز انتقاداتی علیه او برانگیخت. نباید فراموش کرد که کل این قضایا به مسائل روز آلمان در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ بی‌ارتباط نیست. بعد از جنگ و جنایت‌های فجیع و گسترده نازی‌ها در آشویتس و سایر اردوگاه‌ها، فلسفه نیز کمتر می‌توانست از مسائل روز در امان بماند. آدورنو و هورکهایمر همین تحقق‌پذیری مشارکت را رد کرده‌اند و تندترین انتقادات را به یاسپرس وارد کرده‌اند. من انتقادات آنها را که به نوبه خود درخور توجه است تکرار نمی‌کنم اما فقط این را می‌گویم که میان روابط استبدادی یک ملت و استبداد رژیم توتالیتری مثلاً استالینیسم یا فاشیسم بر آنها نوعی رابطه بده و بستان و به اصطلاح فلسفی رابطه دیالکتیکی وجود دارد. اگر این درست باشد که مشارکت ناتمام و استعلایی یاسپرس مانع از آن است که انسانی انسان دیگر را چون وسیله بنگرد پس بنیاد روابط انسانی اصیل از دید یاسپرس بر وفاق آزادی فردی و دموکراسی است. بنابراین مشارکت باید همراه با همان چیزی باشد که در سیاست و فلسفه سیاسی دموکراسی لیبرال یا دموکراسی از پایین نامیده می‌شود. بنابراین همان‌طور که دوام و بقای حکومت توتالیتر به نگرش بنده‌پروری و استبدادی افراد جامعه مربوط است و به همین دلیل تحریک دائم و بی‌وقفه توده‌ای به کمک تبلیغات و ارعاب لازم می‌آید، به همین نحو مردمی که استبداد را خوار می‌دارند و به آزادی و مشارکت احترام می‌گذارند حکومت تمامت‌خواه را در معرض خطر و فروپاشی قرار می‌دهند. برعکس در جامعه‌ای که برحسب یک تربیت و عادت تاریخی ریشه‌دار هر کس کوس خود را می‌زند، در جامعه‌ای که ماهیت پیوندها نوعی ابزاراندیشی پنهان‌کار است که خود را در چاپلوسی‌های ریاکارانه و یکدیگر فریبی مشترک پنهان می‌کند، در جامعه‌ای که زبان همان کارکرد مته و سمبه را دارد و میلیون‌ها دیکتاتور کوچک برادروار به یکدیگر دروغ می‌گویند و خود را بر هم تحمیل می‌کنند، سازش و تحمل را به یک فضیلت تبدیل می‌کنند. آری در چنین جامعه‌ای اگر دموکراتیک‌ترین دولت نیز بخواهد با اتکا به چند تن از نخبگان استبداد را از میان بردارد کارش در مثل به نغمه ملایم یک ساز سولو در هیاهوی یک ارکستر ناهنجار و گوش‌خراش می‌ماند.

■ **مشارکت یا به بیانی دیگر مفاهمه از جایی آغاز می‌شود که من، ما می‌شود و یک به دو تبدیل می‌شود. نیچه می‌گوید: «یک به خطا می‌رود اما دو آغاز حقیقت است.»**

فلسفه یاسپرس کاملاً و صریحاً بر این نکته وقوف دارد که اصلاً یکه بودن خلاف ذات انسان است. از نظر او ذات انسان در استعلا و مشارکت است. شما اگر به غار یا جزیره‌ای نامسکون پناه ببرید ممکن است به نوعی تنهایی و استقلال برسید، اما فلسفه وقتی خطرناک و بیمارگونه می‌شود که این استقلال و تنهایی را آزادی بنامید. در این صورت در قرون وسطی نیز انسان می‌توانست در اتاق بسته آزادانه فکر کند اما در این صورت شما حتی برای خودتان نیز آزاد نشده‌اید. چون آغاز آزادی، اندیشه است و اندیشه در جایی که به زبان نیاید و مخاطبی نداشته باشد نه آزادی بلکه حبس اندیشه و آزادی است. حتی رابینسون کروزوئه در جزیره خود به دنبال چیزی بود که با آن سخن بگوید. آزادی اندیشه آن‌جا که اندیشه به سخن درنمی‌آید حبس اندیشه است. آزادی اندیشه یعنی آزاد شدن اندیشه از طریق زبان. پس آزادی بیان آغاز هر نوع آزادی و حبس زبان و به اصطلاح امروزیان سانسور به معنای هتک حرمت گوهر انسان و به معنای سد کردن راه هرگونه مشارکت و استعلا از جمله استعلا به سوی خدا است. حبس اندیشه انسان را نه فقط از انسان که از خدا و هر ساحت متعالی باز می‌دارد. آزادی در عین هم‌پیوندی و مشارکت و نه به بهای آن است. آنچه در انزوا رشد می‌کند خودبینی است نه آزادی. آغاز مشارکت آنجاست که من به ما و یک به دو تبدیل می‌شود اما بهتر است حرف خود را تصحیح کنم؛ من از آغاز همزاد ما و یک از بدو امر همبسته دو سه و چهار و الی آخر است. از گسترش یک جامعه دونفره، خانواده و از گسترش خانه‌ها و خانواده‌ها مدینه یا به قول یونانی‌ها «پولی» به وجود می‌آید. آنچه مهم است آن است که نوع روابط انسانی در یک اجتماع دونفره یا چندمیلیونی چه باشد. وقتی A به B می‌پیوندد میان آنها چه رابطه‌ای ایجاد می‌شود؟ ممکن است همزیستی آن‌ها به یک کشمکش و تنش دائم و استثمار دوجانبه تبدیل شود. ممکن است از آغاز با هم قراردادی ببندند که در هر صورت حتی اگر به خون هم تشنه باشند باید به قرارداد اجتماعی یا آتش‌بس اجتماعی ملزم باشند. ممکن است این رابطه از خلال رعب و ترس و تهدید و نیاز و ... شکل بگیرد. شاید گفتن این نکته تلخ باشد که انسان‌ها بدواً و غالباً حتی در دموکراتیک‌ترین جوامع خودبنیاد و خودکامه‌اند. هابز می‌گوید: انسان گرگ انسان است، اما خود این گزاره نوعی استبداد رای در خود نهفته دارد چرا که همین انسان می‌تواند ذات خود را تغییر دهد. چگونه؟ از راه مشارکت و آزادی‌ای که همبسته مشارکت است. اینکه انسان هم‌نوع خود را به چشم ابزار و وسیله خوداثباتی خود ننگرد، آغاز هر گفت‌وگوی آزادانه و دموکراتیک است و هم‌چنین آغاز شناختی که دقیقاً به سبب ناتمامی، ناپسندگی و ممکن‌الخطا بودن به حقیقت نزدیک‌تر است.

دغدغه سنت

تحجر مادر ارتداد است

بعثت و خاتمیت موضوع سخنرانی حسن رحیم‌پور ازغدی استاد دانشگاه و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی بود که چندی پیش در جمع عده‌ای از علما و طلاب حوزه علمیه ایراد شد. وی با تاکید بر این که در یک دهه آینده اتفاقات بزرگی در جهان و به ویژه در جهان اسلام اتفاق خواهد افتاد بر ضرورت درک این تحولات تاکید کرد. بخشی از این سخنرانی به نقل از روزنامه جوان در پی می‌آید:

دوره پیامبر اسلام دوره‌ای است که بشریت به حدی رسیده است که می‌تواند قرآن را حفظ کند و دیگر نگذارد چیزی به قرآن اضافه و یا از آن کم بشود و بلایی که سر انجیل و تورات و عهدین و متون مقدس ادیان الهی قبلی آمد بر سر قرآن کریم بیاید. سر سوم خاتمیت خصوصیت تعالیمی است که پیغمبر آورده است. یعنی اصلاً اسلام گونه‌ای طراحی شده است که ماندنی است و می‌تواند ماندنی باشد. ابعاد ثابت و ابعاد متغیر دارد. عنصر اجتهاد و عقلانیت را به رسمیت شناخته است و مطابق با فطرت بشری است. دو عنصر مهم در اسلام به عنوان ارکان اسلام تعبیه شده است که یکی عنصر عقل و عقلانیت و دیگری عنصر قسط و عدالت است که این جزء ارکان آموزه‌های نظری و عملی اسلام است و این دو جزء ارکان خاتمیت هم هست یعنی اگر اسلام منهای عقل و منهای عدل بود نمی‌توانست دین خاتم باشد. یکی از اسرار خاتمیت به اوصیای پیامبر اکرم برمی‌گردد که اوصیای خاصش اهل بیت ایشان هستند و اوصیای عام پیامبر که علمای فاضل با تقوا و صالح دین و علمای عامل به دین هستند یعنی زمانی که خداوند خاتمیت را در عصر پیامبر طراحی کرد روی علمای صالح حساب باز کرد. به عبارتی جزیی از پروژه خاتمیت علمای صالح هستند. علمای مجتهد هستند که عنصر عقلانیت اسلامی را زنده نگه می‌دارند و در دنیا پرچمدار عدالت اسلامی هستند. العلما ورثه الانبیا معنی آن همین بود. علما باید میراث انبیا باشند و اگر علما وارثان انبیا باشند عقلانیت دینی پرچم عقل و دیگری پرچم قسط و عدالت اسلامی است و این دین باید همیشه دین خاتم باقی بماند سرش همین است. مطالعات اسلامی باید معطوف به عقل و عدل باشد اگر این نباشد خاتمیت حتماً مشکل پیدا خواهد کرد و به بعضی از سئوالات خاتمیت نمی‌شود جواب داد، چون یک دین جامد و منجمد نمی‌تواند دین همیشگی باشد و پیامبرش پیامبری برای همیشه باشد. من می‌خواهم به نکاتی بپردازم که اگر در مطالعات اسلامی ما رعایت شود کاملاً می‌تواند ثابت کند که رسول اکرم پیامبری برای همیشه و دین او لیاقت و صلاحیت تربیت بشریت را دارد. به شرطی که عقلانیت اجتهادی در حوزه فکر و قسط و عدالت در مناسبات اجتماعی فراموش نشود. اکنون جهان تازه‌ای در حال ساخته شدن است. امت اسلامی دوباره در حال تکوین است و در امتداد بعثت این امت دوباره دارد مبعوث و برانگیخته می‌شود.

شرایط فوق‌العاده حساسی برای جهان اسلام می‌گذرد. بعد از قرن‌ها سکوت و مرگ جهان با استفهام و تفهیم و یک مقداری نگرانی این بیداری را تعقیب می‌کند. همه دنیا فهمیده‌اند که امت اسلام یک جوری دارد تکان می‌خورد و یک اتفاقاتی دارد می‌افتد. این اتفاق چه ابعادی خواهد داشت و چه آثاری برای دنیا خواهد داشت هنوز معلوم نیست اما همه فهمیده‌اند که مسلمانان دارند تجدید نظر می‌کنند. این اتفاقات بزرگ و جهانی است و ما به سرعت در حال حرکت هستیم و در این شرایط فکر ما هم باید سریعتر حرکت کند والا از شرایط زمان عقب می‌مانیم. اکنون یک اتحادیه خودجوش معرفتی و اخلاقی و سیاسی در سطح جهان بین جوانان مسلمان در کشورهای مختلف از قلب اروپا تا آسیای میانه از خاور دور تا شمال آفریقا از جزیره‌العرب تا کشورهای شمالی همه‌جا بین مسلمان‌ها این حرکت و نهضت شروع شده است. حرکت‌های پراکنده‌ای که دارد به هم وصل می‌شود و به هم نزدیک می‌شود. موتور تاریخ دوباره روشن شده است. موتور جهان اسلام و تاریخ اسلامی در حال روشن شدن است و درهای بسته دارند باز می‌شوند. لحظه‌های بزرگی که تقدیر بشر را می‌رساند همه اینها دوباره تجدید شده‌اند. اینها برکت نهضت عظیم تربیتی و اجتماعی است که به دست بزرگترین انسان تاریخ یعنی حضرت محمدبن عبدالله(ص) ایجاد شده است.

پلورالیسم دینی با اسلام سازگاری ندارد

ایکنا، گروه بین‌الملل: حجت‌الاسلام دکتر سعید بهمن‌پور، محقق و استاد کالج اسلامی لندن، مبانی اسلام را با پلورالیسم دینی ناسازگار می‌داند. به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران حجت‌الاسلام دکتر سعید بهمن‌پور در مصاحبه با خبرنگار ایکنا در دفاع از این عقیده گفت: پلورالیسم دینی به این مفهوم که هر فرد با اعتقاد به هر دینی می‌تواند به خدا برسد و اینکه کمال به مانند قله کوهی است که از مسیرهای مختلفی می‌توان به آن دست یافت و آن را فتح کرد مورد پذیرش دین اسلام نیست، چراکه با هر ایمانی و از هر راهی نمی‌توان به رستگاری رسید. بهمن‌پور در تایید سخن خود گفت: ادیان الهی برای این نازل نشده‌اند که به بشر بگویند دین داشته باش، چراکه انسان از ابتدا فطرتاً پرستش‌گر و دیندار است، بلکه هدف ادیان الهی این بود که نحوه دین‌داری را به بشر بیاموزند. وی افزود: بشر در هر دوره‌ای که یک دین الهی نازل می‌شد خود دیندار بود اما نه دینی که او را به رستگاری برساند. به هنگام ظهور پیامبر(ص) نیز اعراب مکه دین داشتند اما دین‌شان پرستش بت‌ها بود. آیه ۵ سوره ص که از قول کافران می‌فرماید: آیا او (پیامبر) همه خدایان ما را منحصر به یک خدا کرده است (أجعل الآلهةَ ألهاً واحداً أن هذا لشیء عجاب)، بیانگر آن است که کفار مکه دیندار بودند. استاد کالج اسلامی لندن ادامه داد: موارد فوق نشان می‌دهد که با صرف داشتن یک دین منحرف و غیرالهی رستگاری محقق نخواهد شد و اگر اینگونه بود بعثت پیامبران برای ارائه دین الهی به منظور به کمال رساندن بشر کاری بیهوده می‌نمود چراکه بشر خود دیندار بود. بهمن‌پور تاکید کرد: البته قرآن می‌فرماید: دین خدا یکی بیش نیست که البته این منطقی است و آن نزد خدا اسلام است؛ أن الدین عند الله الاسلام، و نام مسلمان را که در عرف به پیروان اسلام اطلاق می‌شود، حضرت ابراهیم بر روی پیروان راه حقیقت نهاد. (هو سماکم المسلمین سوره حج آیه ۷۸) بنابراین همه آنچه که پیامبران الهی در طول تاریخ از سوی خدا آورده‌اند همان اسلام بوده است اما ادیان الهی به دلیل تطبیق داده شدن با فرهنگ ملت‌های مختلف دستخوش تحریف شده‌اند و دیگر نمی‌توان آموزه‌های آنها را کلام خدا دانست. بهمن‌پور در پایان گفت: خداوند نیز در آیه ۱۷ سوره حج بر یکسان نبودن مرتبه پیروان ادیان مختلف پس از ظهور اسلام و بطلان نظریه پلورالیسم دینی تصریح می‌کند و می‌فرماید: خداوند میان آنها که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئان و نصاری و گبران و آنان که به خدا شرک ورزیدند محققاً روز قیامت جدایی خواهد افکند و هر کس را در جایگاه شایسته خود قرار خواهد داد.